Challenges of enforcement of judgements of the General Delegation of the Administrative Justice Court; From the perspective of separating the legislative and judicial nature of the judgements issued

Adel Sheibani[1], Alireza Dabirnya[2], Ali Mashhadi[3]

1. Associate Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, Qom University, Qom, Iran. dr.dabirnia.alireza@gmail.com
2. Associate Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, Qom University, Qom, Iran. droitenviro@gmail.com
3. Graduated with a PhD in Public Law, University of Qom, Qom, Iran. (Corresponding author) adel.sheibani@yahoo.com

Date Received: 2023/07/11
Date of Release: 2023/09/24

Abstract

Enforcement of judgments is the aim of the Trial and the end of waiting for the restoration of rights and justice, but enforcing the content of court rulings in a decisive, complete and desirable manner has always been an important challenge for the courts. The study of the execution of judgments is especially important in those courts that deal with citizens' complaints against government agencies. The implementation of the judgments of the General Delegation of the Administrative Justice Court, as an indicator of the rights and freedoms of citizens, reflects the control of power by law and the protection of public rights and freedoms, and therefore there are more challenges here.The present study has investigated the most important challenges of enforcement of judgements of the General Delegation of the Administrative Justice Court by descriptive-analytical and pathological methods. This has been done by separating legislative and judicial judgments and analyzing the effects of each of them, as well as examining some common challenges in the implementation of sentences in both sections. Also, the research in each section has provided solutions to improve and streamline the enforcement of judgements of the General Delegation of the Administrative Justice Court.

Keywords: Enforcement of Judgments, General Delegation of the Administrative Justice Court, Judicial Legislation, Administrative Proceedings.

Copyright© 2021, the Authors This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the AttributionNonCommercial terms.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

فصلنامه حقوق اداری
سال یازدهم، پاییز ۱۴۰۲، شماره ۳۶
مقاله علمی پژوهشی

چالش‌های اجرای احکام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری؛ با توجه به تفکیک ماهیت تقنینی و قضایی احکام صادره

عادل شیبانی[۱]، علیرضا دبیرنیا،[۲] علی مشهدی،[۳]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۲

چکیده

در حالی‌که اجرای احکام غایت دادرسی و پایان انتظار برای اعاده حق و عدالت قانونی است، عملی ساختن مدلول آرای محاکم به نحو قاطع، کامل و مطلوب از دیرباز چالش اساسی مراجع قضایی به‌شمار رفته است. مطالعه و آسیب‌شناسی اجرای احکام خصوصاً در آن‌دسته از محاکم که به شکایات شهروندان علیه دستگاه‌های دولتی و اداری رسیدگی می‌کنند، اهمیت دوچندانی دارد. اجرای احکام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری نیز به مثابه شاخص حقوق و آزادی‌های شهروندان در برابر دولت، تجلی مهار قدرت در بند قانون و صیانت از حقوق و آزادی‌های عمومی است، و معضلات پیچیده‌تری که در برابر آن قرار گرفته، ناشی از همین واقعیت است. می‌توان احکام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری را بر اساس صلاحیت‌های موضوع ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری به احکام تقنینی و قضایی تفکیک کرد. در این صورت، این سؤال می‌تواند مطرح شود که اجرای هریک از آرای تقنینی یا قضایی با چه موانع و چالش‌هایی مشخصی روبرو است؟ راهکارهای مواجهه با این موانع و چالش‌ها چیست؟ پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی و آسیب‌شناسانه، برخی از مهم‌ترین مسائل و چالش‌های اجرای احکام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری را با تفکیک آرای تقنینی و قضایی و تحلیل آثار و بایسته‌های هریک از آنها طرح و بررسی کرده است. وفق یافته‌های پژوهش عدم تفکیک آثار و ضمانت اجراهای احکام تقنینی و قضایی براساس ملاحظات حاکم بر هریک از این احکام از یک سو، رویه ناکارآمد و تفسیر قضایی خنثی در مواجهه با مواد ۸۹، ۹۰، ۹۲ و ۹۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری از سویی دیگر مهم‌ترین موانع اجرای مطلوب و مؤثر احکام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به‌شمار می‌روند.

واژگان کلیدی: اجرای احکام، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، تقنین قضایی، دادرسی اداری.

۱. فارغ‌التحصیل دکتری حقوق عمومی، دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)؛ adel.sheibani@yahoo.com
۲. دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران. dr.dabirnia.alireza@gmail.com
۳. دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران. droitenviro@gmail.com

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

مقدمه

حدود و ثغور ضمانت اجراها[1] از جمله تفاوت‌های بنیادی قواعد حقوقی با هنجارهای اخلاقی و مذهبی است. (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۵۴) شاخص‌ترین تجلی ضمانت اجراها در ساحت حقوقی، اجرای آرای قطعی محاکم دادگستری است. به همین دلیل گفته می‌شود مادامی که رأی اجرا نشده، مرجع قضایی در مقام احقاق حق توفیق نیافته و غایت دادرسی، با اجرای رأی دادگاه آشکار می‌شود. (صدرالحفاظی، ۱۳۷۲: ۶۱۱) با این‌حال عملی ساختن مدلول آرای محاکم به نحو قاطع، کامل و مطلوب همواره یکی از چالش‌های اصلی مراجع قضایی به‌شمار رفته است. در پاسخ به مسائل این حوزه به‌طور مستمر تلاش‌هایی انجام شده که نمونه اخیر آن تدوین و ابلاغ دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۹۸/۰۷/۳۰ توسط رئیس وقت قوه قضائیه است.[2] مرحله اجرای احکام در دیوان عدالت اداری به عنوان مرجعی که وفق اصل ۱۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به شکایات، اعتراضات و تظلمات مردم نسبت به مأمورین، واحدها و دستگاه‌های دولتی رسیدگی می‌کند از اهمیت بیشتری برخوردار است. علت اهمیت مضاعف، قرار گرفتن دولت و اجزای آن به عنوان محکوم‌علیه در آرای این نهاد قضایی است.[3] برخلاف احکام دادگاه‌های عمومی، محکوم‌علیه احکام دیوان عدالت اداری عموماً دولت است؛ تشکیلاتی که بر قدرت عمومی تکیه دارد و اراده افراد در برابر اقتدار آن چنانچه به وجه مطلوبی مورد حمایت قرار نگیرد به راحتی مغلوب می‌گردد.

درعین حال باید ملاحظات دیگری را که اجرای آرای قضایی به طرفیت دولت پدید می‌آورد، مدنظر قرار داد. امروزه دولت اساس تنظیم اجتماعی و ابزار اصلی مواجهه با چالش‌های روزافزون زمانه است؛ برخلاف تصور ابتدایی از اهمیت فرد و جایگاه حقوق فردی در جهان معاصر، ضرورت وجود دولت و کارکردهای رو به گسترش آن بار دیگر تجلی آشکاری یافته است، آنچنان‌که به تعبیری امروزه می‌توان از شکل‌گیری «قوه چهارم» در سازوکار حکمرانی جوامع سخن گفت. (هداوند، آقایی طوق، ۱۳۹۶: ۱۶) روشن است که اجرای آرای محاکم علیه این تشکیلات پیچیده نمی‌تواند بدون درنظر داشتن ضرورت و کارکردهای آن صورت گیرد و سازوکار اجرایی ویژه‌ای طلب می‌کند.

هیأت عمومی دیوان عدالت اداری با صلاحیت‌های حقوقی و نظارتی منحصربه‌فرد خود، بخش مهمی از مأموریت‌های دیوان عدالت اداری را برعهده دارد. به همین دلیل اجرای صحیح و کامل آرای آن

---

1. Sanction

۲. قابل دسترسی در:

https://rrk.ir/Laws/ShowLaw.aspx?Code=18399

۳. البته در پاره‌ای موارد استثنایی ممکن است محکوم علیه نهایی رأی صادره اشخاص خصوصی باشند، به عنوان نمونه در شکایت از آرای مراجع تشخیص و حل اختلاف قانون کار، یا در خصوص مستنکفین از اجرای آرای شعب و یا هیأت عمومی دیوان (موضوع مواد ۹۳ و ۱۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری).

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

در برقراری حاکمیت قانون و کسب رضایت عمومی بسیار مؤثر است، و طبعاً عدم توفیق در این زمینه نیز آثار مخرب مضاعفی برجای خواهد گذاشت. حدود صلاحیت و تکالیف هیأت عمومی دیوان در بندهای سه‌گانه ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری بدین صورت بیان شده است:

«۱- رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از آیین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداری‌ها و مؤسسات عمومی غیردولتی در مواردی که مقررات مذکور به علت مغایرت با شرع یا قانون و یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین و مقررات یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود.

۲- صدور رأی وحدت رویه در موارد مشابه که آراء متعارض از شعب دیوان صادر شده باشد.

۳- صدور رأی ایجاد رویه در مواردی که در موضوع واحد، آراء مشابه متعدد از شعب دیوان صادر شده باشد.»

قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری آثار متعددی را بر آرای هیأت عمومی دیوان بار کرده است. ازجمله آثار مذکور لزوم رعایت مدلول آرای دیوان در مصوبات بعدی مراجع دولتی است که در صدر ماده ۹۲ قانون مورد تأکید قرار گرفته است. تجویز رسیدگی اختصاری به دعاوی در شعب دیوان عدالت اداری اثر دیگر آرای هیأت عمومی است که می‌توان به آن اشاره کرد.[۱] علاوه بر آن، ممکن است احکام صادره نیازمند عملیات اجرایی باشد که مقنن تکلیف پیگیری و نظارت بر اجرای حکم را به واحد اجرای احکام دیوان عدالت اداری محول کرده است.[۲] همچنین عدم اجرای آرای هیأت عمومی دیوان می‌تواند مسئولیت مدنی و انتظامی مقامات اداری را به‌وجود آورد که این مقوله نیز اهمیت فراوانی دارد.[۳] با وجود تدابیر قانونی مذکور همچنان ابهامات بسیاری درخصوص چگونگی اجرا، حدود الزام آوری و قلمرو آرای صادره از هیأت عمومی وجود دارد، و به‌نظر می‌رسد نارسایی‌های این حوزه موجب شده است معضل اجرای آرای هیأت عمومی نیز مانند شعب دیوان بیش از پیش احساس شود،[۴] علاوه بر آن چالش‌های یادشده در بالارفتن میزان طرح شکایات در دیوان، خصوصاً شکایات مشابه و سریالی نیز

---

۱. نک: مواد ۸۹ و ۹۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

۲. نک: ماده ۹۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

۳. نک: مواد ۹۳ و ۱۰۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

۴. اساساً موضوع اجرای احکام دیوان عدالت اداری (هیأت عمومی و شعب)، یکی از چالش‌های اصلی حال حاضر این مرجع قضایی است. نگاهی به آمار پرونده‌های معوقه نیز مؤید این دیدگاه است. درحال حاضر بیشترین پرونده معوقه دیوان عدالت اداری، مربوط به شعب اجرای احکام است. نک: آمار منتشر شده توسط اداره کل آمار دیوان عدالت اداری:
https://divan-edalat.ir/detail/2502

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

بی‌تأثیر نبوده است؛[۱] چراکه درصورت اجرای مطلوب و مؤثر احکام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، قاعدتاً باید طرح این‌گونه پرونده‌ها کاهش یابد. برای فهم بهتر مسائل این حوزه می‌توان پرسش‌هایی از دست طرح نمود؛ اجرای احکام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری با چه مسائلی روبرو است و چگونه می‌توان چالش‌های این حوزه را تحلیل کرد؟ چه میزان از نارسایی‌های موجود ریشه در قانون داشته و چه میزان آن نقص رویه قضایی فعلی به‌شمار می‌رود؟ چه راه‌کارهایی از جهت نظری و عملی برای مواجهه با چالش‌های مورد نظر قابل استفاده است؟

مطالعات حقوقی موجود به مسائل و چالش‌های اجرای احکام این نهاد نپرداخته‌اند و دکترین فعلی فاقد راهکار یا نظریه مناسب برای پاسخگویی به خلأهای پیش‌رو است.[۲] لذا پژوهش حاضر تلاش می‌کند با روش تحلیلی توصیفی و آسیب‌شناسانه با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، آراء قضایی و نظرات حقوق‌دانان معضلات و نارسایی‌های این حوزه را به پرسش گیرد. طبعاً هدف از آسیب‌شناسی یافتن راه‌کارها و و شیوه‌های پاسخگویی به یک نابسامانی است، این امر نیز در روش تحلیل مدنظر قرار گرفته است به این‌صورت که پس از تحلیل یک معضل، راه‌کار و تمهیدات متناسب برای مواجهه با آن نیز بررسی می‌شود. از نظر نگارندگان مطالعه و آسیب‌شناسی معضلات اجرای احکام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مستلزم تحلیل ماهیت و رژیم حقوقی حاکم بر این نهاد در مقام ایفای هریک از صلاحیت سه‌گانه ماده ۱۲ قانون دیوان می‌باشد و همین رویکرد، نوآوری و محور اصلی مواجهه پژوهش حاضر با موضوع خود است. آن‌گونه که در ادامه با تفصیل بیشتری استدلال خواهد شد، به‌نظر می‌رسد در بندهای ماده ۱۲ با دو صلاحیت کلی مواجه هستیم: نخست صلاحیت نظارت بر مقررات و نظامات دولتی و ابطال مقررات مغایر با قانون یا شرع، دوم صلاحیت رویه‌سازی و ساماندهی نظم حقوقی از طریق تولید هنجارهای الزام‌آور. صلاحیت‌های مذکور واجد دو ماهیت قضایی و تقنینی هستند و به دیگر عبارت، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری صلاحیت توأمان صدور آرای قضایی و تقنینی را دارد. برهمین اساس در ادامه دو بخش از محتوای تحقیق را به تحلیل ماهیت و آثار هریک از صلاحیت‌های مذکور اختصاص داده و در هرقسمت، ضمن تحلیل بایسته‌های اجرای احکام آن بخش، تلاش خواهد شد تدابیر و

---

۱. درخواست ابطال انواع عوارض مصوب شورای‌های شهر ازجمله عوارض تمدید پروانه، عوارض تفکیک اراضی زیر ۵۰۰ متر، عوارض قلع بنا و عوارض کسری پارکینگ، یا اخیراً تقاضای ابطال شرایط دفترچه آزمون‌های سراسری از جمله نمونه‌های دعاوی پرتکرار هیأت عمومی به‌شمار می‌روند.

۲. در واقع در آثار موجود بحث اجرای احکام هیأت عمومی دیوان عدالت اداری تقریباً مغفول مانده است. به عنوان نمونه نک: محمودی، جواد (۱۳۸۵) ضمانت اجرای آرای صادره از دیوان عدالت اداری و چالش‌های آن، نشریه حقوق اساسی، سال چهارم، شماره ششم و هفتم، زمستان ۱۳۸۵، صص ۴۵۲ ـ ۴۳۶، عاشق معلا، فرخنده (۱۳۹۰)، اجرای احکام دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات جنگل، میری، مسلم (۱۳۹۴)، چالش‌های اجرای احکام در دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات مجد

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

راه‌کارهای پاسخگویی به مسائل نیز ارائه شود. علاوه برآن در قسمت سوم به برخی مسائل و معضلات سازوکار کلی اجرای احکام هیأت عمومی اشاره می‌شود.

۱. احکام قضایی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و معضلات اجرایی آن

فهم معضلات اجرای آرای هیأت عمومی در این مقام، مستلزم بازشناسی ماهیت و رژیم حقوقی[1] حاکم بر هیأت عمومی به هنگام اعمال صلاحیت بند ۱ ماده ۱۲ قانون است. سیاق الفاظ و عبارات قانونگذار در این بند که در اجرای تکلیف مقرر در قسمت پایانی اصل ۱۷۰ و اصل ۱۷۳ قانون اساسی وضع شده نشان می‌دهد هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در این مقام، مرجع رسیدگی به شکایات عمومی علیه مصوبات دولت است. بنابراین هیأت عمومی دیوان در این‌جا همچون یک دادگاه عالی[2] مبتنی بر نظام تعدد قضات عمل کرده (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۶: ۱۱۹)، و به تعبیر مقنن؛ به شکایات، تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از آیین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداری‌ها و مؤسسات عمومی غیردولتی در مواردی که مقررات مذکور به علت مغایرت با شرع یا قانون و یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین و مقررات یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود، رسیدگی می‌کند. در این فرض شکایات با تقدیم دادخواست (یا درخواست) توسط اشخاص یا اعلام مراتب از سوی مقامات مندرج در ماده ۸۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری،[3] جریان می‌یابد. پس از انجام امور مقدماتی[4] و عنداللزوم تبادل لوایح، موضوع بدواً جهت رسیدگی در هیأت‌های تخصصی موضوع ماده ۸۴ طرح می‌شود و متعاقب آن تحت شرایط بندهای الف و ب ماده اخیر، رسیدگی به درخواست ابطال در هیأت عمومی دیوان ادامه می‌یابد. رأی اصداری در این مرحله هرچند ممکن است در برخی موارد ناظر به عدم امکان طرح موضوع در هیأت عمومی باشد،[5] اما اغلب راجع به ماهیت دعوا و به‌صورت حکم ابطال یا عدم ابطال مصوبه مورد شکایت می‌باشد.[6] نتیجه این‌که هیأت عمومی در مقام اعمال صلاحیت بند ۱ ماده ۱۲ قانون به مثابه یک دادگاه عمل کرده و آرای قضایی صادر می‌کند. بنابراین لااقل از بعد نظری می‌توان انتظار داشت شیوه ابلاغ آراء، جنبه اجرایی احکام صادره و نحوه برخورد با مستنکفین از اجرای رأی نیز تا حد زیادی به سازوکار شعب دیوان قرابت داشته باشد. در این‌صورت به‌نظر می‌رسد اجرای احکام هیأت عمومی در

1. Legal Regime
2. High/Superior Court

۳. ماده ۸۶- در صورتی که رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان به هر نحو از مغایرت یک مصوبه با شرع یا قانون یا خروج آن از اختیارات مقام تصویب‌کننده مطلع شوند، موظفند موضوع را در هیأت عمومی مطرح و ابطال مصوبه را درخواست نمایند.

۴. نک ماده ۸۳ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

۵. به عنوان نمونه نک رأی شماره ۱۴۰۰۰۹۹۷۰۹۰۵۸۱۱۲۰۷ مورخ ۱۴۰۰/۰۴/۱۵ هیأت عمومی دیوان عدابت اداری

۶. به عنوان نمونه نک رأی شماره ۱۴۰۰۰۹۹۷۰۹۰۵۸۱۱۲۳۷ مورخ ۱۴۰۰/۰۴/۲۲ هیأت عمومی دیوان عدابت اداری

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

معنای خاص کلمه، ناظر به همین دسته از آراء است زیرا چنان‌که در بخش دوم خواهیم دید، هیأت عمومی در مقام اعمال صلاحیت بندهای ۲ و ۳ ماده ۱۲ در واقع به مثابه یک مرجع قاعده‌گذار عمل می‌کند و طبعاً شیوه اجرای احکام تقنینی مقتضیات خاصی دارد که در محل خود بدان اشاره خواهد شد. در ادامه این بخش برخی معضلات اجرای آرای هیأت عمومی در مقام نظارت بر مصوبات و نظامات دولتی (بند ۱ ماده ۱۲) بررسی می‌شود.

۱-۱. معضل دعاوی خرد ابطالی در هیأت عمومی

منظور از دعاوی خرد ابطالی آن‌دسته از پرونده‌هایی است که پیش از طرح شکایت در دیوان نتیجه رسیدگی به آنها قابل پیش‌بینی و به عبارت دیگر وضعیت حقوقی آنها کاملاً روشن است. هرچند ممکن است در بادی امر بعید به‌نظر برسد، اما واقعیت این است که هیأت عمومی دیوان عدالت اداری نیز در برخی موارد با سیل درخواست‌ها و شکایات مشابهی روبرو است که جنبه‌های موضوعی و حکمی آنها به‌وضوح آشکار است. به عنوان نمونه مصوبات یکسانی که مراجع محلی مشابه در زمینه عوارض وضع می‌کنند و همواره در هیأت عمومی حکم به ابطال آنها صادر می‌شود، از مصادیق دعاوی خرد ابطالی به‌شمار می‌روند. منطقی است که رسیدگی به این‌دسته از دعاوی براساس نوعی نظام دادرسی اختصاری[1] صورت گیرد. نکته قابل توجه این است وضعیت حقوقی دعاوی سریالی هیأت عمومی روشن و در نتیجه رسیدگی به آنها دست‌کم از نظر ظرفیت قانونی[2] سریع و اختصاری است؛ برعکس، اجرای احکام این دست پرونده‌ها چالش برانگیز و گاه بی‌اثر است. در واقع هرچند رسیدگی به این پرونده‌ها برای هیأت عمومی ممکن است از نظر آمار و کارآمدی[3] مغتنم و نشان‌دهنده حجم بالای رسیدگی این هیأت باشد، اما از جهت اثربخشی[4] و ممانعت از تضییع حقوق عامه به نوعی مبین نارسایی و عدم توفیق مرجع یادشده است؛ چراکه رأی اصداری نمی‌تواند عدم تصویب مقررات مشابه توسط نهادهای دولتی را تضمین یا حقوق ازدست رفته متضرران را به نحو منصفانه اعاده کند، خصوصاً این‌که در اغلب موارد حکم ابطال به زمان تصویب مقرره خلاف قانون تسری داده نمی‌شود.

باید توجه داشت پرونده‌های سریالی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، علاوه بر این‌که همچون پرونده‌های سریالی شعب، محصول یک نارسایی اجرایی و بودجه‌ای هستند، طرح آنها دلیل دیگری نیز دارد و آن عدم اجرای محتوای آرای خود هیأت است؛ وفق ماده ۹۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری چنانچه مصوبه‌ای در هیأت عمومی ابطال شود، رعایت مفاد رأی هیأت عمومی در

1. Summary Trial

۲. نک: ماده ۹۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

3. Efficiency
4. Effectiveness

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

مصوبات بعدی، الزامی است. بنابراین عدم تمکین دستگاه‌های مقرره‌گذار به‌نظر هیأت و طرح دعاوی مشابه، درواقع نوعی مقاومت در اجرای آرای هیات عمومی نیز به‌شمار می‌رود. برای پاسخگویی به این معضل پیشنهاد می‌شود هیأت عمومی در رسیدگی به دعوای سریالی از صلاحیت موضوع ماده ۱۳ استفاده کرده و ابطال مصوبه را به زمان تصویب تسری دهد.[۱] در واقع باتوجه به پسینی بودن نظارت دیوان عدالت اداری و موکول بودن آن به طرح شکایت اشخاص یا مقامات قانونی، در صورت عدم اعمال ماده ۱۳ دستگاه مجدداً اقدام به احیای محتوای مصوبه ابطال شده در قالب مصوبه جدید خواهد کرد چراکه در فاصله تصویب مقرره جدید تاطرح شکایت بعدی و صدور حکم در دیوان، فرصت خوبی جهت بهره‌برداری از مصوبه مغایر قانون وجود دارد. لذا اعمال ماده ۱۳ می‌تواند هزینه تصویب مقررات غیرقانونی را افزایش دهد و توجیهی برای عدم پذیرش رأی الزام‌آور هیأت عمومی باقی نگذارد. راه‌کار دیگری که می‌توان درخصوص معضل پرونده‌های سریالی هیأت عمومی به‌کار گرفت، استفاده از ظرفیت ماده ۹۲ قانون است، به دلیل اهمیت فراوانی که دارد این راهکار در قسمت ۴-۱ مستقلاً مورد بررسی قرار گرفته است.

۲-۱. بی اثر شدن اجرای رأی ابطالی به دلیل اطاله دادرسی

طولانی بودن زمان رسیدگی در بسیاری از دعاوی ابطالی، رسیدگی به آن‌را دست‌کم برای شکات پرونده سالبه به انتفاء موضوع می‌کند، یا این‌که خسارات فراوان و غیر قابل جبرانی برای ذی‌نفعان برجای می‌گذارد.[۲] به همین دلیل اطاله دادرسی یکی از معضلات دیرینه دستگاه قضایی به‌شمار رفته است و قوانین و سیاست‌های بالادستی بر رفع آن تأکید کرده‌اند.[۳] فرضی را درنظر آورید که یک مقام دولتی با صدور بخشنامه برخلاف قانون نسبت به واگذاری پاره‌ای از حقوق و امتیازات برای گروهی خاص اقدام می‌کند. پس از طرح شکایت در دیوان، فرایند رسیدگی ممکن است یک تا دو سال زمان ببرد. جالب آن‌که برخی از این مصوبات مغایر قانون حتی پیش از صدور رأی هیأت عمومی، توسط خود دستگاه با تصویب مصوبه جدید (و قانونی) جایگزین می‌شوند. حال، با توجه به این‌که رویه قضایی دیوان نیز از صدور دستور موقت در اغلب دعاوی طرح شده در هیأت عمومی امتناع می‌کند، نتیجه این‌که تصویب

---

۱. نک ماده ۱۳ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

۲. به‌عنوان نمونه در پرونده شماره کلاسه ۹۷۰۰۸۲۰ شاکی درسال ۱۳۹۷ درخواست ابطال بند (ج) دفترچه شرایط اختصاصی داوطلبان تحصیل در دوره دکتری نیمه متمرکز سال ۱۳۹۷ (مبنی بر منع پاره‌ای از داوطلبین از ثبت‌نام و شرکت در آزمون) را طرح کرده و دیوان نیز با پذیرش شکایت شاکی در مورخه ۱۳۹۹/۰۵/۲۸ (حدود دوسال بعد از برگزاری آزمون) حکم به ابطال مصوبه صادر کرده است.

۳. نک: ماده ۲۱۱ برنامه پنجم توسعه مصوب ۱۳۸۹/۱۰/۱۵، مواد ۱۱۶ و ۱۱۷ قانون برنامه ششم توسعه مصوب ۱۳۹۵/۱۲/۱۴، بند ۱۱ سیاست‌های قضایی پنج‌ساله ابلاغی مقام معظم رهبری در ۱۳۸۸/۰۹/۰۲، محور ۲۳ برنامه پنج‌ساله توسعه قوه قضاییه (۱۳۹۰-۱۳۹۴)

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

چنین مقرراتی توجیه و جذابیت بسیاری به منظور دور زدن قانون پیدا کرده و در عمل ابطال مصوبه و ارسال پرونده به شعب اجرای احکام نیز نمی‌تواند حقوق از دست رفته شکات را اعاده کند. ممکن است در این‌گونه موارد شکات به‌منظور دریافت خسارت به طرح دعوای مسئولیت مدنی علیه مقامات متخلف تشویق شوند؛ اما این نوع دادخواهی نیز با توجه به فرایند رسیدگی طولانی و دشواری حصول نتیجه،[۱] نمی‌تواند ابزار مناسبی برای اعاده حقوق تضییع شده افراد تلقی گردد.

برای برطرف ساختن اساسی این معضل، پیش‌بینی تغییرات ساختاری در تشکیلات دیوان عدالت اداری ضروری به‌نظر می‌رسد، تغییراتی که به‌طور مثال با افزایش اختیارات هیأت‌های تخصصی[۲] و چابک‌سازی ترکیب هیأت عمومی، سازوکار رسیدگی را متحول و زمان آن‌را کاهش دهد.[۳] صرف‌نظر از آن، در کوتاه مدت نیز می‌توان با تسهیل صدور دستور موقت در چنین مواردی عواقب ناعادلانه آن را کاهش داد. اساساً هدف از پیش‌بینی نهاد دستور موقت جلوگیری از ورود خسارتی است که جبران آن غیرممکن یا متعسر است و تعیین تکلیف درخصوص آن فوریت دارد،[۴] مضافاً این‌که درصورت پذیرش دستور موقت مطابق ذیل ماده ۳۶ قانون رسیدگی به موضوع خارج از نوبت خواهد بود. راهکار مؤثر دیگری که قابل تصور است، استفاده از تأسیس ماده ۱۳ قانون بدون مصلحت‌اندیشی و تسری ابطال مقرره خلاف قانون به زمان تصویب است. طبیعتاً این امر در این‌جا نیز توجیه‌پذیری تصویب مجدد مقرره خلاف قانون را از بین می‌برد. در عین حال لازم است درصورت وجود قراین و شواهدی که نشان دهد مقامات تصویب‌کننده این‌دسته از مقررات به دنبال دور زدن قانون و سوءاستفاده از اختیارات خود بوده‌اند،

---

۱. نک: تبصره ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری. وفق این فقره شاکی می‌بایست ابتدا اقدام به طرح دعوای احراز وقوع تخلف در دیوان نموده و درصورت اجابت خواسته، متعاقباً برای تعیین میزان خسارت به دادگاه عمومی مراجعه کند. در این حالت چه بسا دادگاه عمومی ورود خسارت یا مرتبط بودن خسارت وارده با تخلف ارتکابی را رد کند و شکایت شاکی به نتیجه نرسد؛ واضح است که این شرایط ریسک تصویب مقررات مغایر قانون را برای مقامات اداری به شدت کاهش می‌دهد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک:

-کاشانی جواد (۱۳۹۵)، کاشانی جواد. مرجع صالح برای رسیدگی به دعوای مسئولیت بطرفیت دولت. دیدگاه‌های حقوق قضایی. دوره ۲۱ شماره ۷۳ و ۷۴ صفحات ۱۲۷-۱۶۲

-آقایی طوق، مسلم. (۱۳۹۸). تحلیلی تاریخی بر دوگانگی فرایند رسیدگی به دعاوی مسئولیت دولت در ایران. پژوهش حقوق عمومی، ۲۰(۶۲)، ۲۴۳-۲۶۵

۲ و ۳. این تغییرات در طرح جدید اصلاحی تا حدی پیش‌بینی شده است. به عنوان نمونه در بند الف ماده ۴۶ طرح جدید صلاحیت ابطال مصوبه و صدور قرار نیز به هیأت‌های تخصصی اعطا شده است. نک: طرح اصلاح قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری. قابل دسترسی در:

https://rc.majlis.ir/fa/legal_draft/state_popup/1678602?fk_legal_draft_oid=1634770&a=download&sub=p

۴. نک: ماده ۳۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری و ماده ۳۱۰ به بعد آیین دادرسی مدنی.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

مراتب در اجرای ماده ۱۲۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری پیگیری انتظامی یا حتی کیفری به مراجع ذی‌صلاح اعلام گردد.[۱]

۳-۱. تفسیر مضیق و عدم استفاده مطلوب از ظرفیت ماده ۹۲ قانون

وفق ماده ۹۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، چنانچه مصوبه‌ای در هیأت عمومی ابطال شود، رعایت مفاد رأی هیأت عمومی در مصوبات بعدی الزامی است. مطابق ماده مذکور ضمانت اجرای تصویب مقرره‌ای که مغایر با مدلول رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری وضع گردد؛ رسیدگی خارج از نوبت و بدون رعایت تشریفات ماده ۸۳ (تبادل لوایح و اعطاء مهلت سه‌ماهه) قانون است. این ماده به تعبیری حاوی یک تضمین فوری رویه‌ای برای ممانعت از تصویب مجدد مصوبات خلاف قانون است. (مشهدی، ۱۳۹۷: ۴۲۱) در عمل اما مصوبات بسیاری تصویب می‌شود که مفاد آن وفق رویه هیأت عمومی به روشنی خلاف قانون به‌شمار می‌رود، اما مشمول فرایند ماده ۹۲ نمی‌شود.[۲] به‌نظر می‌رسد تفسیری که رویه قضایی هیأت عمومی دیوان از ظرفیت ماده ۹۲ قانون به عمل آورده موجد این نارسایی باشد. درواقع تفسیر خنثی و مضیق ماده ۹۲ موجب شده است دستگاه‌های اداری واهمه‌ای از مقاومت در برابر اجرای رویه هیأت عمومی نداشته و مکرراً مصوبات مشابه خلاف قانون تصویب نمایند. ظاهراً دراین‌جا علی‌رغم وضوح قانون، رویه قضایی متمایل به استفاده از ظرفیت موجود نیست. توضیح این‌که ماده ۹۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری سازوکار رسیدگی اختصاری به پرونده‌های ابطالی با مفاد مشابه را اعلام داشته است، درعمل از ظرفیت این ماده عموماً درخصوص مصوبات وضع شده توسط یک دستگاه استفاده می‌شود؛ حال آن‌که این تأسیس ناظر به مفاد خلاف قانون مصوبات مشابه، فارغ از مرجع تصویب آنهاست. بنابراین چنان‌چه هریک از دستگاه‌های اجرایی موضوع ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری، مصوبه مغایر با مدلول رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری صادر

---

۱. برای مطالعه بیشتر درخصوص نقش رویه قضایی دیوان در کاهش اطاله دادرسی نک: خسروی‌متین، محمدحسین (۱۳۹۹). عملکرد دیوان عدالت اداری در استفاده از ظرفیت ایجاد رویه برای کاهش اطاله دادرسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.

۲. به‌عنوان نمونه، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به موجب دادنامه شماره ۱۱۶۸ مورخ ۱۳۹۶/۱۱/۱۷ حکم به ابطال بخشنامه ثبت احوال که افراد بالای صد سال را فاقد حیات فرض می‌کرد، صادر نموده است. در مورخه ۱۳۹۹/۰۷/۰۹ مدیرکلی امور فنی صندوق بازنشستگی کشوری با صدور بخشنامه مشابه مقرر می‌دارد پرداخت مستمری بازنشستگان ۹۰ تا ۹۵ ساله طی فرایندی تا اثبات زنده بودن ایشان قطع گردد. متعاقباً شکایتی در مورخه ۱۳۹۹/۰۸/۲۸ با موضوع ابطال مصوبه صندوق بازنشستگی مستند به مواد ۱۲، ۸۴ و ۹۲ قانون دیوان تقدیم می‌شود. باوجود مشابهت مدلول مصوبه صندوق بازنشستگی با مصوبه ابطالی ثبت احوال، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری اعمال ماده ۹۲ را نمی‌پذیرد، و پرونده پس از تبادل لوایح و سایر تشریفات مرسوم رسیدگی و حکم به ابطال مصوبه صادر می‌گردد. نک: رأی شماره ۱۴۰۰۰۹۹۷۰۹۰۵۸۱۱۲۳۷ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری. لازم به ذکر است که اعمال ماده ۹۲ صلاحیت تکلیفی رئیس دیوان عدالت اداری است و منوط به درخواست شاکی نمی‌باشد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

نماید باید از ظرفیت این ماده استفاده و آن مصوبه را با دادرسی اختصاری ابطال کرد. به عبارت دیگر باید ماده ۹۲ قانون را در عین حال به عنوان ضمانت اجرا و بخشی از الزامات اجرایی احکام سابق‌الصدور تلقی کرد؛ بنابراین ابطال مقررات جدیدالتصویب به مثابه امتداد اجرایی احکام سابق هیأت عمومی است و قانونگذار در این حالت امعان نظر قضایی را نیازمند تشریفات مفصل ندانسته است. نباید اجازه داد مصوبه خلاف قانون دوباره تصویب شود، چه توسط دستگاه سابق و یا توسط هر دستگاه دیگر؛ این گزاره بخش مهمی از الزامات اجرایی احکام سابق دیوان است.

۲. مفهوم احکام تقنینی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و بایسته‌های اجرایی آن

ماهیت عمل هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در مقام اعمال صلاحیت موضوع بندهای ۲ و ۳ ماده ۱۲، همچون عمل یک مرجع قانونگذار است. حکم نهایی دیوان در این‌جا، برآمده از مذاکراتی است که موافقان و مخالفان استنباط‌های قضایی معارض به‌عمل آورده و نهایتاً براساس قاعده اکثریت به تفاهم می‌رسند؛ سازوکاری که مشابه شیوه تقنین در پارلمان‌های قانونگذاری است.[۱] هرچند دایره گزینش‌گری انتخاب‌کنندگان این حوزه محدود به هنجارهای قانونی و مصوبات مقنن است، با این وجود فرایند تصمیم‌گیری از تطبیق حکم بر موضوع فراتر رفته و به تصویب قاعده نزدیک می‌شود. به همین دلیل مصوبات وضع شده در این فرایند تا حد زیادی آثار و تبعات مواد قانونی را دارد و به تعبیر دقیق‌تر «در حکم قانون» به‌شمار می‌روند؛ ازنظر نگارندگان می‌توان این دسته از آرای هیأت عمومی دیوان را تحت عنوان احکام تقنینی دستگاه قضاء دسته‌بندی و مطالعه کرد. در ادامه ابتدا نارسایی‌هایی فعلی قانون و سپس بایسته‌های اجرای احکام تقنینی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به‌طور مختصر بررسی می‌شود.

۲-۱. نارسایی‌های قانونی

مقنن در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در اغلب موارد نتوانسته است میان پیامدهای احکام قضایی و تقنینی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، تفکیک شایسته و کارآمدی ایجاد کند و آثار این تفکیک را مبنای تمهید ضمانت‌اجرای استنکاف در برابر آرا قرار دهد؛ هرچند به‌نظر می‌رسد از طرح کلی موضوع غافل نبوده است.[۲] مهم‌ترین نارسایی قانون در ارتباط با چگونگی اجرای

---

۱. برای دیدن سازوکار و اصول قانونگذاری نک: والدرون، جرمی (۱۳۹۷). قانونگذاری مفاهیم، نظریه‌ها و اصول، ترجمه حسن وکیلیان، تهران: نشر نگاه معاصر، صص ۱۲۰-۱۴۴.

۲. آگاهی مقنن از تمایز ماهیت و آثار احکام تقنینی و قضایی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری لااقل در دو مورد مشهود است. اول درخصوص چگونگی مواجهه با عدم رعایت مدلول رأی هیأت عمومی در اقدامات یا مصوبات بعدی؛ درحالی‌که تبصره ماده ۹۰ قانون ضمانت اجرای عدم رعایت مدلول رأی ایجاد رویه (همچنین به زعم نویسندگان وحدت رویه) را رسیدگی اختصاری در شعب دیوان اعلام داشته، ماده ۹۲ همان تضمین یعنی رسیدگی اختصاری را به عنوان ضمانت اجرای تکرار مصوبه باطل شده در رسیدگی مجدد هیأت عمومی دیوان تلقی کرده است. مورد بعدی تمایزی است که قانون

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

احکام تقنینی یا قضایی، بحث ضمانت اجرای مواجهه با عدم اجرای آرای مذکور است. ماده ۹۳ قانون اشعار می‌دارد: «افرادی که در اجرای آراء هیأت عمومی، خود را ذی‌نفع می‌دانند، در صورت عدم اجرای آن از سوی مسؤولان ذی‌ربط، می‌توانند رسیدگی به استنکاف مسؤول مربوط را از دیوان، درخواست نمایند. این درخواست از سوی رئیس دیوان، به یکی از شعب تجدیدنظر ارجاع می‌شود. شعبه مذکور در صورت احراز ذی‌نفع بودن درخواست‌کننده و استنکاف مسؤول مربوط، به موجب ماده (۱۰۹) این قانون اتخاذ تصمیم می‌نماید». همان‌طور که ملاحظه می‌شود قانونگذار در این ماده میان احکام تقنینی و قضایی قائل به تمایز نشده، همچنین نتوانسته است بحث درخواست اجرای حکم را با موضوع تقاضای رسیدگی به استنکاف به‌درستی تفکیک کند. توجه به ماده ۱۰۹ قانون و خصوصاً تبصره آن ابهام و اجمال قانون را بهتر آشکار می‌کند: «هرگاه پس از انتشار رأی هیأت عمومی دیوان در روزنامه رسمی کشور مسؤولان ذی‌ربط از اجرای آن استنکاف نمایند، به تقاضای ذی‌نفع یا رئیس دیوان و با حکم یکی از شعب دیوان، مستنکف به انفصال موقت از خدمات دولتی به مدت سه ماه تا یک سال و جبران خسارت وارده محکوم می‌شود. تبصره: تقاضای ذی‌نفع برای اجرای آراء هیأت عمومی، باید به صورت تقدیم دادخواست باشد. افرادی که از عدم اجرای آراء هیأت عمومی در مورد ابطال مصوبه مطلع می‌شوند، می‌توانند موضوع را به رئیس دیوان منعکس نمایند تا رئیس دیوان نسبت به پیگیری موضوع از طریق شعب دیوان اقدام نماید». تبصره ۲ ماده ۱۱۰ نیز مجدداً تأکید کرده است: «مرجع رسیدگی به استنکاف از رأی هیأت عمومی، شعب تجدیدنظر دیوان است». به موازات مواد قانونی مذکور، مقنن وفق ماده ۹۵ قانون، ارسال پرونده به اجرای احکام و کسب اطمینان از اجرای حکم و مجازات مستنکف طبق مواد ۱۱۰ و ۱۱۲ قانون را تکلیف دیوان اعلام نموده است.[۱و۲و۱] به عبارت دیگر نسبت میان مواد ۹۳ و ۹۵ از یک

درخصوص شیوه ابلاغ آرای هیأت عمومی مقرر کرده است؛ وفق تبصره ماده ۹۷ قانون «ابلاغ و اصلاح آراء هیأت عمومی مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی است»، درحالی‌که مطابق صدر ماده ۹۲ «هرگاه پس از انتشار رأی هیأت عمومی دیوان در روزنامه رسمی کشور مسؤولان ذی‌ربط از اجرای آن استنکاف نمایند..»، در این‌جا نیز به‌نظر می‌رسد قانونگذار در خصوص احکام تقنینی (در حکم قانون) انتشار در روزنامه رسمی را مفروض دانسته در حالی‌که ابلاغ احکام قضایی هیأت عمومی را کماکان براساس مقررات آیین دادرسی مدنی الزامی تلقی کرده، هرچند از اعلام صریح موضوع غفلت نموده است.

۱. ماده ۹۵- احکام صادر شده از هیأت عمومی دیوان که مستلزم عملیات اجرایی باشد از طریق دفتر هیأت عمومی به واحد اجرای احکام دیوان ابلاغ می‌گردد. واحد اجرای احکام دیوان موظف است مراتب را به مبادی ذی‌ربط اعلام نماید. مراجع مذکور مکلف به اجرای حکم و اعلام نتیجه به دیوان می‌باشند و در صورت استنکاف طبق ماده (۱۱۰) این قانون اقدام می‌شود.

۲. از ماده ۱۱۰- در صورت استنکاف شخص یا مرجع محکومٌ علیه از اجرای حکم قطعی، واحد اجرای احکام دیوان، مراتب را به رئیس دیوان گزارش می‌کند. رئیس دیوان بلافاصله پرونده را به شعبه صادرکننده رأی قطعی ارجاع می‌نماید.

تبصره ۲- مرجع رسیدگی به استنکاف از رأی هیأت عمومی، شعب تجدیدنظر دیوان است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

سو، و نسبت میان ماده ۱۰۹ با مواد ۱۱۰ و ۱۱۲ قانون روشن نیست؛ چرا که حتی درصورت درخواست رسیدگی به استنکاف مسئول مربوط از سوی ذی‌نفع (ماده ۹۳)، رسیدگی پیش از انجام تشریفات مقرر در ماده ۹۵ مسموع نخواهد بود. (مولابیگی، ۱۳۹۴: ۳۴۰-۳۴۱) ازسوی دیگر ضمانت اجرای ماده ۹۵ نیز انفصال مستنکف و جبران خسارت ذی‌نفع است و در این حالت ماده ۹۳ عملاً سالبه به انتفاء موضوع است.

علاوه بر مسأله فوق، مقنن نتوانسته ذی‌نفع احکام هیأت عمومی -و احتمالاً انواع آن- را نیز به درستی تبیین کند؛ مشخص نیست چه‌کسانی به عنوان ذی‌نفع مستقیماً می‌توانند درخواست رسیدگی به استنکاف مستنکف از اجرای رأی هیأت عمومی را تقدیم دیوان کنند و چه کسانی فقط به‌واسطه رئیس دیوان قادر به پیگیری این موضوع هستند؟ به‌نظر می‌رسد بحث درخواست رسیدگی به استنکاف در این‌جا، تنها درخصوص آرای قضایی (ابطالی) هیأت عمومی دیوان قابل طرح است. در این‌صورت طبعاً ذی‌نفع کسی است که درخواست ابطال مصوبه را تقدیم نموده و سایرین (غیر ذی‌نفعان) نیز می‌توانند به تجویز ذیل تبصره ماده ۱۰۹ از طریق مکاتبه با رئیس دیوان لزوم برخورد با مستنکف را یادآور شوند؛ امری که باتوجه به نارسایی قانون قابل انتقاد است؛ چرا که نه سازوکار آن روشن است و نه تکلیفی برای رئیس دیوان جهت برخورد با مستنکف ایجاد می‌کند.

۲-۲. بایسته‌های اجرای احکام تقنینی

مهم‌ترین خصلت این دسته از احکام، ماهیت قانونی احکام یاد شده است؛ همان‌طور که در آغاز این بخش اشاره شد، هیأت عمومی دیوان هنگام صدور این احکام، از مرجع تطبیق حکم بر موضوع فاصله گرفته و به مرجع تصویب‌کننده قاعده عام‌الشمول و الزام‌آور متمایل می‌شود. لذا محصول آن نیز بسیاری از خصایص و اقتضائات قانون را دارد. بنابراین باید انتظار داشت ساوزکار اجرایی آن نیز با سازوکار اجرای قوانین موضوعه قرابت داشته باشد. دراین صورت کلیه اشخاص و سازمان‌ها، موضوع و مخاطب این احکام قرار گرفته و مکلف‌اند در رویه آتی خود الزامات آن‌را رعایت کنند و درصورت تخلف، دربرابر نهادهای ناظر و ابزارهای انتظامی و کیفری و مدنی آنها پاسخگو گردند.

تبصره ۳- شعبه رسیدگی‌کننده به استنکاف ابتداء شخص یا اشخاص مستنکف را احضار و موضوع را به آنها تفهیم می‌نماید. چنانچه مستنکف استمهال کند، حداکثر یک هفته جهت اجرای حکم و اعلام به دیوان به وی مهلت داده می‌شود و در غیر این صورت و یا پس از انقضای مهلت، مشمول حکم مقرر در ماده (۱۱۲) این قانون قرار می‌گیرد.

۱. ماده ۱۱۲- در صورتی که محکومٌ علیه از اجرای رأی، استنکاف نماید با رأی شعبه صادرکننده حکم، به انفصال موقت از خدمات دولتی تا پنج سال و جبران خسارت وارده محکوم می‌شود. رأی صادر شده ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در شعبه تجدیدنظر دیوان می‌باشد و در صورتی که رأی مذکور در شعبه تجدیدنظر صادر شده باشد به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌گردد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

با این توضیح قاعدتاً باید بحث ارسال پرونده به واحد اجرای احکام درخصوص احکام تقنینی منتفی باشد؛ کما این‌که در رویه عملی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری نیز فقط پرونده‌های دارای احکام قضایی (ابطالی) به شعب اجرای احکام ارسال می‌شوند. به عبارت دیگر، همان‌طور که عدم اجرای قوانین پس از رسیدگی در یک مرجع قضایی یا نظارتی می‌تواند منجر به مسئولیت کیفری، انتظامی یا مدنی شود، عدم تمکین در برابر احکام تقنینی دستگاه قضایی نیز تنها پس از رسیدگی و صدور رأی در مرجع ذی‌صلاح –و استنکاف از اجرای آن رأی– می‌تواند تبعات حقوقی فوق را به‌دنبال آورد –و درصورت اخیر منجر به محکومیت به مجازات استنکاف از اجرای رأی شود–. لذا بحث استنکاف از اجرا مستقیماً در مورد احکام تقنینی موضوعیت پیدا نمی‌کند؛ و کارکرد اساسی احکام یادشده این است که باب رویه‌های استنباطی معارض شعب را بسته و تکلیف به تبعیت و تمکین برای کلیه تابعین اعم از دستگاه‌های اداری و شعب دیوان ایجاد می‌کند.[۱]

درعین حال نمی‌توان از خصلت قضایی احکام تقنینی دیوان به‌کلی چشم پوشید و جنبه اجرایی آرای صادره را که یکی از مؤلفه‌های مشترک احکام تمام دادگاه‌هاست، مورد غفلت قرار داد. اصولاً شاخص‌ترین اثر احکام تقنینی دستگاه قضا، الزامی و قطعی نمودن یک رویه قضایی تا حد قانون است و این الزام در درجه نخست ناظر به شعب مراجع قضایی است. طبعاً شعب مذکور نیز به نوبه خود مکلف به کسب اطمینان از بقای دستگاه‌های اداری در چارچوب احکام تقنینی دیوان و رعایت آنها در رویه و حکمرانی خود هستند، درنتیجه این الزام باید ضمانت اجرای خود را در مواجهه با اختلافات و دعاوی مرتبط نشان داده و در فرایند رسیدگی به نحوی تأثیر بگذارد. یک تأثیر، حذف تشریفات معمول و استفاده از سازوکار اختصاری رسیدگی است؛ موضوعی که در تبصره ماده ۹۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مورد تأکید قرار گرفته است.[۲]

---

۱. نک: مواد ۸۹ و ۹۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

۲. هرچند تبصره مذکور رسیدگی خارج از نوبت و بدون تبادل لوایح را صرفاً درخصوص آرای ایجاد رویه موضوع بند ۳ ماده ۱۲ و ماده ۹۰ قانون تجویز کرده است، اما با توجه به شباهت‌های ماهوی میان آرای وحدت رویه و ایجاد رویه، و فرایند یکسان صدور آنها، منطقی است مفاد تبصره مذکور را ناظر به هر دو ماده ۸۹ و ۹۰ (وحدت رویه و ایجاد رویه) بدانیم. ظاهراً تنها تفاوت میان این دو، وجود سابقه تعارض آراء در اولی است. باید درنظر داشت صرف‌نظر از وجود یا عدم وجود آرای متعارض، رأی صادره نهایتاً محصول مباحثه و رأی‌گیری در هیأت است. از سوی دیگر عدم وجود سابقه تعارض در آرای ایجاد رویه به معنی فقدان نظر مخالف نیست؛ که در این‌صورت اساساً اخذ رأی ناموجه می‌بود، بالعکس، درفرایند صدور رأی ایجاد رویه نیز نظرات مخالف طرح و بررسی می‌شوند و چه‌بسا به جهت استدلال قوی‌تر، نظر مخالف غالب شده و مانع صدور رأی ایجاد رویه گردد. نتیجه این‌که هم آرای وحدت رویه و هم آرای ایجاد رویه با انتخاب اکثریت قضات صادر و اعلام می‌شوند و نظر مخالف – اقلیت– در هر دو وجود دارد. شباهت دیگر این است که هر دو رأی در موارد مشابه برای شعب دیوان لازم‌الاتباع هستند و اجتهاد در برابر آنها مانند مخالفت در برابر قانون و لذا بی‌نتیجه است. بنابراین با توجه به شباهت‌های ماهوی و شکلی یاد شده می‌توان – علی‌رغم سکوت قانونگذار– ترتیب مقرر در تبصره ماده ۹۰ قانون را ناظر به هر دو رأی

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

البته می‌توان با اصلاح قانون، ضمانت اجرای مستقیم و مؤثرتری نیز برای این‌دسته از آرا تدارک دید. به‌طور مثال می‌توان درخصوص آرای صادره از شعب دیوان عدالت اداری با تکمیل و اصلاح تبصره ماده ۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، مقرر کرد: پس از صدور حکم قطعی بر اساس رأی وحدت رویه یا ایجاد رویه، مرجع محکوم‌علیه علاوه بر اجرای حکم مکلف به رعایت مفاد آن در تصمیمات و اقدامات بعدی خود در موارد مشابه است و در صورت استنکاف، به تقاضای ذینفع و با ارجاع پرونده توسط رییس دیوان به شعبه صادر کننده رأی قطعی، مستنکف به مجازات مقرر در ماده ۱۱۲ قانون محکوم می‌شود.

۳. معضلات سازوکار کلی اجرای احکام هیأت عمومی

این‌دسته از معضلات، ناظر به کلیت نظام اجرای احکام صادره از هیأت عمومی دیوان –صرف‌نظر از ماهیت و محتوای آراء– است. بررسی این دسته از چالش‌ها، می‌تواند فهم نارسایی‌های موجود و آسیب‌شناسی آنها را تکمیل کند. در ادامه سه مورد از این چالش‌ها بررسی می‌شود.

۱-۳. ضعف در اجرای تکلیف مقرر در صدر ماده ۹۵ قانون

قانونگذار در صدر ماده ۹۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری بر ضرورت توجه به جنبه‌های اجرایی رأی هیأت عمومی تأکید نموده و مقرر داشته است: احکام صادر شده از هیأت عمومی دیوان که مستلزم عملیات اجرایی باشد از طریق دفتر هیأت عمومی به واحد اجرای احکام دیوان ابلاغ می‌گردد. واحد اجرای احکام دیوان موظف است مراتب را به مبادی ذی‌ربط اعلام نماید. در عمل اما، تنها پرونده آرای ابطالی هیأت از سوی دفترکل به معاونت مربوطه –حسب مورد: استخدامی، اقتصادی و اراضی یا کار و تأمین اجتماعی– ارسال می‌شود و در آنجا نیز پرونده یاد شده بدون توجه به ویژگی‌ها و حدود عملیات اجرایی آن، در روند امور و مکاتبات تکراری شعب اجرای احکام قرار می‌گیرد. پس از ارجاع پرونده‌ها به شعب اجرای احکام، مجموعه‌ای از اقدامات و مکاتبات به‌صورت معمول انجام می‌شود. این اقدامات در راستای مقررات بخش چهارم قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری و مواد ۱۰۷ الی ۱۱۹ قانون مذکور صورت می‌گیرد. ثبت ردیف فرعی یا شماره جدید پرونده، صدور اخطاریه‌ها، دعوت‌نامه‌ها و استعلام از مراجع مختلف از جمله این امور هستند. این فرایند ممکن است اثربخشی و کارآمدی آرای هیأت عمومی را مختل کند چراکه ملاحظات خاص رأی هیأت عمومی دیوان را در روند اجرا مدنظر قرار نمی‌دهد. درواقع باوجود شباهت احکام قضایی هیأت عمومی با احکام شعب، تفاوت‌های مهمی نیز میان آن‌ها وجود دارد. به‌طور خلاصه عام‌الشمول بودن، فقدان ذی‌نفع خاص در اغلب موارد و

وحدت رویه و ایجاد رویه تلقی کرد. واضح است که این تفسیر درصورت پذیرش می‌تواند تأثیر فراوانی در کاهش اطاله و هزینه‌های دادرسی برجای گذارد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

ارتباط وثیق با حقوق عامه، ازجمله اختصاصات احکام قضایی هیأت عمومی در قیاس با شعب دیوان است. برای غلبه بر این معضل لازم است پیش از ارسال پرونده‌های هیأت عمومی به شعب اجرای احکام، نظریه اجرایی مختص آن پرونده تهیه و ضمیمه گردد. نظریه اجرایی مخصوص هر پرونده را می‌توان با ارجاع موضوع به قضات یا کارشناسان صاحب‌نظر و یا اعضای هیأت تخصصی[۱] مربوطه تهیه کرد.

۲-۳. فقدان شعب اجرای احکام تخصصی و معضلات کادر قضایی و اداری شعب اجرای احکام

پس از صدور رأی در هیأت عمومی و ارسال پرونده به یکی از معاونت‌های سه‌گانه، همان‌طور که در قسمت قبل نیز اشاره شد پرونده بدون توجه به ویژگی‌ها و حدود عملیات اجرایی در فرایند تکراری اجرای احکام قرار می‌گیرد؛ شیوه‌ای که ممکن است نتواند اجرای صحیح و مناسب آرای هیأت عمومی را محقق سازد. از سوی دیگر کادر قضایی شعب اجرای احکام دیوان عمدتاً از قضات تازه‌وارد و کم تجربه در مسائل دیوان تشکیل شده است. معمولاً این قضات پس از مدتی کسب تجربه و آشنایی با چارچوب رسیدگی دیوان، اجرای احکام را ترک کرده و در شعب بدوی مشغول خدمت می‌شوند. البته فقدان پست ریاست شعبه و نبود فرصت ارتقاء برای قضات نیز در این زمینه بی‌تأثیر نیست. در حال حاضر عدم ثبات کادر قضایی یکی از چالش‌های جدی در شعب اجرای احکام دیوان عدالت اداری است. معمولاً دادرس شعبه پیش از به نتیجه رسیدن اقدامات اجرایی پرونده‌هایی که اجرای حکم آنها چالش برانگیز و دشوار است، تغییر می‌کند و دادرس جدید پس از استقرار، مدتی را به شناخت موضوع، کسب تجربه و تکرار همان اقدامات سپری می‌کند و چه‌بسا پیش از به نتیجه رسیدن پرونده، جای خود را به دادرس بعدی بدهد. این‌گونه است که برخی پرونده‌ها مدت زیادی در شعب اجرا باقی مانده و تبعات سوء و نارضایتی فراوانی به‌وجود می‌آورند. درخصوص کادر اداری نیز معضلات مشابهی وجود دارد. باتوجه به تراکم پرونده‌ها در این شعب و عدم تناسب کارانه پرداختی، معمولاً کارکنان شعب مذکور در شرایط سخت‌تری نسبت به سایر کارکنان قرار دارند که این امر مغایر با عدالت استخدامی است و موجب ازدست رفتن توان و کارآیی مستخدمین مذکور می‌شود.

برای غلبه بر معضلات مذکور، نخست لازم است باتوجه به اقتضائات منحصربه‌فرد آرای هیأت عمومی، شعب تخصصی اجرای احکام در ساختار معاونت قضایی هیأت عمومی دیوان تأسیس شود. این امر می‌تواند تحقق بسیاری از اقدامات اصلاحی دیگر را تسریع نماید. همچنین لازم است به وضعیت

---

۱. برای مطالعه سازوکار هیأت‌های تخصصی دیوان عدالت اداری نک: مواد ۲ الی ۱۶ آیین‌نامه اداره جلسات هیأت عمومی و هیأت‌های تخصصی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۳/۱۱/۰۴ رئیس قوه قضائیه

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

ارتقاء قضات اجرای احکام توجه ویژه شود؛ این موضوع در تبصره ماده ۱۵ دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۹۸/۰۷/۳۰ رییس قوه قضائیه نیز پیش‌بینی شده است.[۱] علاوه بر آن می‌توان با صدور ابلاغ قضایی هم‌زمان از قضات باتجربه که رئیس یا مستشار سایر شعب هستند، در شعب اجرا استفاده کرد. ارائه آموزش‌های تخصصی به دادرسان اجرای احکام نیز محور دیگری است که می‌تواند دانش و تجربه آنها را در مواجهه با چالش‌های اجرای احکام ارتقاء دهد.[۲] درخصوص وضعیت کارکنان اداری نیز، لازم است اقدامات جبرانی و حمایتی مناسب تدارک دیده شود و به عنوان نمونه با تغییر مبلغ کارانه دفاتر اجرای احکام، خدمت در این بخش جذابیت بیشتری نسبت به سایر دفاتر شعب پیدا کرده و تلاش کارکنان اداری بی پاسخ نماند.

۳-۳. عدم پیش‌بینی مأمور اجرا (دادورز اداری) در سازوکار اجرای احکام دیوان عدالت اداری

هرچند اجرای احکام مرحله نهایی دادرسی و سازوکار آن بخشی از ساختار هر واحد قضایی است، اما واقعیت این است که این بخش از دادرسی ماهیت اجرایی دارد. به همین دلیل فرایند اجرای حکم همواره نیازمند کارمندانی است که دانش و تخصص اجرایی داشته باشند. دادورز یا مأمور اجرا همان‌گونه که از عنوان آن به ذهن متبادر می‌شود، مجری رأی دادگاه و مباشر عملی کردن مدلول احکام قضایی است. (بهرامی، ۱۳۸۳: ۱۹) حدود صلاحیت و اختیارات دادورزها عمدتاً در مبحث دوم فصل اول قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶/۰۸/۰۱ ذکر شده است. باوجود تمام مشکلاتی که اجرای احکام دیوان عدالت اداری با آن مواجه است، چارت سازمانی دیوان فاقد پست‌های لازم با عنوان مأمور اجرا می‌باشد. واقعیت این است که اجرا یا دست‌کم تسریع در اجرای برخی از احکام هیأت عمومی دیوان با توجه به ماهیت یا گستردگی ذی‌نفعان آن مستلزم بررسی میدانی، مراجعه به سازمان محکوم علیه، مشاهده اسناد و مکاتبات، مصاحبه با مقامات سازمان، تهیه گزارش و اموری از این دست است. کادر قضایی و اداری فعلی فاقد چنین فرصت و توانی است. البته به‌نظر می‌رسد ماده ۹ قانون تشکیلات آیین دادرسی دیوان عدالت اداری ظرفیت پاسخگویی به این مسأله را دارد، ذیل این ماده مقرر نموده: «واحد اجرای احکام ... از تعداد کافی دادرس اجرای احکام، مدیر دفتر و کارمند برخوردار است». می‌توان با استفاده از همین ظرفیت پست سازمانی دادورز اداری را در معیت دادرسان و مدیران دفاتر تعریف و برخی مأموریت‌های مهم

---

۱. تبصره ماده ۱۵- رؤسا و دادرسان واحد اجرا با تصویب کمیسیون نقل و انتقالات قضات از امتیاز یک گروه بالاتر بهره‌مند می‌شوند.

۲. نک: بند ب ماده ۱۴ دستورالعمل ساماندهی و تسریع در اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۹۸/۰۷/۳۰

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

اجرایی را به آنان واگذار نمود؛ امری که بدون تردید می‌تواند تحول قابل قبولی در حوزه اجرای احکام دیوان عدالت اداری به‌وجود آورد.

نتیجه‌گیری

اجرای صحیح و مؤثر احکام قضایی، مؤید استقرار حاکمیت قانون و نشان‌دهنده توانایی و کارآمدی نهاد دادگستری است. این موضوع در دیوان عدالت اداری که اختصاصاً به شکایات شهروندان علیه دستگاه‌های دولتی و اداری رسیدگی می‌کند، اهمیت دوچندانی دارد. بررسی مواد قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری نشان می‌دهد ماهیت و رژیم حقوقی حاکم بر این نهاد در مقام ایفای هریک از صلاحیت خود، متفاوت است؛ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در مقام رسیدگی به شکایات عمومی علیه مصوبات دولت (موضوع بند ۱ ماده ۱۲) همچون یک دادگاه عالی مبتنی بر نظام تعدد قضات عمل می‌کند، بر همین اساس جنبه اجرایی احکام قضایی و نحوه برخورد با مستنکفین از اجرای آرای مذکور نیز تا حد زیادی به آرای صادره از شعب دیوان قرابت دارد. با این توضیح اصلاح تشکیلات، استفاده مطلوب از سازوکار رسیدگی اختصاری و پیشگیری از اطاله اجرای حکم مهم‌ترین راهکارهایی است که در این زمینه می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اما در خصوص آرای وحدت رویه و ایجاد رویه (موضوع بند ۲ و ۳ ماده ۱۲) هیأت عمومی دیوان هنگام صدور این دسته از احکام، از مرجع تطبیق حکم بر موضوع فاصله گرفته و به مرجع تصویب‌کننده قاعده عام‌الشمول و الزام‌آور متمایل می‌شود؛ آرای هیأت عمومی در این مقام آثار و تبعات عمل مقنن را دارد و کارکرد اساسی احکام یادشده این است که باب رویه‌های معارض استنباطی را بسته و تکلیف به تبعیت و تمکین برای کلیه تابعین اعم از دستگاه‌های اداری و شعب دیوان ایجاد می‌کند. نکته قابل توجه این‌که التزام به مفاد این دسته از آراء مانند وضعیتی است که قانونگذار حقی را برای افراد ایجاد می‌کند. بنابراین در صورت عدم اجرای رأی توسط دستگاه‌ها، به‌نظر می‌رسد ذینفع ناچار به طرح شکایت موردی در شعب دیوان است؛ و البته پس از رسیدگی به خواسته، دستگاه مطابق تبصره ماده ۱۱ قانون مکلف به رعایت مفاد رأی شعبه در تصمیمات و اقدامات بعدی خود است.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]

فهرست منابع

آقایی طوق، مسلم. (۱۳۹۸)، "تحلیلی تاریخی بر دوگانگی فرایند رسیدگی به دعاوی مسئولیت دولت در ایران". پژوهش حقوق عمومی, ۲۰(۶۲), ۲۴۳-۲۶۵.

بهرامی، بهرام (۱۳۸۳). اجرای احکام مدنی، چاپ سوم، تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی نگاه بینه.

پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۶)، گفتارهایی در دیوان عدالت اداری، مجموعه گزارش‌های پژوهشی و نشست‌های علمی سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۹۴، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.

خسروی‌متین، محمدحسین (۱۳۹۹)، عملکرد دیوان عدالت اداری در استفاده از ظرفیت ایجاد رویه برای کاهش اطاله دادرسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.

صدرالحفاظی، سید نصرالله (۱۳۷۲). نظارت قضایی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری، تهران: نشر شهریار.

صفری، مهری (۱۳۹۴). ابلاغ الکترونیک، تهران: نشر میزان.

عاشق معلا، فرخنده (۱۳۹۰). اجرای احکام دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات جنگل.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۱). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوق ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار.

کاشانی جواد (۱۳۹۵)، "مرجع صالح برای رسیدگی به دعوای مسئولیت بطرفیت دولت". دیدگاه‌های حقوق قضایی. دوره ۲۱ شماره ۷۳ و ۷۴ صفحات ۱۲۷-۱۶۲.

محمودی، جواد (۱۳۸۵)، "ضمانت اجرای آرای صادره از دیوان عدالت اداری و چالش‌های آن"، نشریه حقوق اساسی، سال چهارم، شماره ششم و هفتم، زمستان ۱۳۸۵، صص ۴۵۲ ـ ۴۳۶.

مشهدی، علی (۱۳۹۵)، قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در نظم حقوقی کنونی، تهران: انتشارات خرسندی.

مشهدی، علی (۱۳۹۷)، فرهنگ اصطلاحات حقوق اداری، تهران: شرکت سهامی انتشار.

مولابیگی، غلامرضا (۱۳۹۴)، صلاحیت و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات جنگل.

میری، مسلم (۱۳۹۴)، چالش‌های اجرای احکام در دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات مجد.

والدرون، جرمی (۱۳۹۷)، قانونگذاری مفاهیم، نظریه‌ها و اصول، ترجمه حسن وکیلیان، تهران: نشر نگاه معاصر.

هداوند، مهدی، آقایی‌طوق، مسلم (۱۳۹۶)، دادگاه‌های اختصاصی اداری در پرتو اصول و آیین‌های دادرسی منصفانه، چاپ سوم، تهران: انتشارات خرسندی.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-11-12]

[DOI: 10.61186/qjal.11.36.9]